

**گونه شناسی و تحلیل تعارضات درون متنی مطرح شده در نهج البلاغه
(مطالعه موردی امامت)**

محمود کریمی بناد کوکی* / سید ضیاء الدین علیانسیب** / اعظم حسین پور اصل***
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۷

چکیده

روش متفاوت گردآوری و ویژگی‌های نهج البلاغه، فرصتی مناسب در افرادی خاص برای مقابله با آن پدید آورد تا شبهه‌های درباره این کتاب اظهار کرده و به زعم خود اعتبار آن را خدشه دار کنند. در این میان و به ویژه در دوران اخیر، تعدادی از شبهات در قالب سخنان ظاهراً متعارض حضرت علیه السلام در نهج البلاغه و به صورت درون متنی مطرح شده است. از محورهای اصلی تعارضات مطرح شده درباره نهج البلاغه، موضوع امامت علی علیه السلام است که از دیدگاه شبهه‌کنندگان گاهی اثبات و گاهی نفی شده است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن تقریر دیدگاه‌های قائلان به تعارض، به تحلیل آنها پرداخته و خاستگاه تعارضات درون متنی نهج البلاغه را بر پایه محتوای این کتاب و بررسی سیاقی و صدور آنها استنباط و بیان کرده است. خاستگاه‌های تعارضات در این موضوع بر پایه پژوهش حاضر عبارتند از: سوءفهم فضای سخنان حضرت، تقطیع سخنان، اشتباه گرفتن کلام دیگران با امام علیه السلام، تقیه، تصحیف و جعل حدیث.

کلیدواژه‌ها:

تعارضات نهج البلاغه، رفع تعارض، خاستگاه تعارض، نهج البلاغه، امامت.

* karimii@isu.ac.ir

. دانشیار دانشکده الهیات معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام.

z.olyanasab@hmu.ac.ir

** . دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام.

*** . استادیار گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۹-۱۴۶۶۵، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

a.hoseinpour@cfu.ac.ir

۱- بیان مسأله

شناخت تعارض اخبار و شیوه‌های حل تعارض، یک موضوع علمی است که هم در روایات بدان پرداخته شده و هم در میان عالمان، در حوزه فقه و اصول و علوم حدیث مطرح بوده است. توجه به چگونگی انتساب سخنی به معصوم علیه السلام، از آن رو اهمیت دارد که افرادی با طرح ناسازگاری کلام ایشان، افکار خویش را ترویج کرده و با نسبت دادن سخنانی دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در پی تحریف مکتب ایشان بوده‌اند. به همین سبب دانشی با هدف اعتبارسنجی حدیث و بررسی انتساب آن به معصوم و صحت عمل به مفاد آن تاسیس گردید. پس از پیدایش این علم نیز با توجه به سوالها و نیازهای جدید در این حوزه، برخی از دانشمندان، موضوع تعارض را هم از نظر مفهومی و هم ناظر به مصادیق خاصی مورد پژوهش قرار داده‌اند.

نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع حدیثی خاص و به دلیل اقبال ویژه مردم به آن، واکنش‌های مخالفان شیعه را در پی داشت و زمینه‌ای را برای طرح تعارض از سوی عده‌ای فراهم کرد. ابن ابی الحدید معتزلی، الهی ظهیر پاکستانی، تفتازانی، موسوی و شیخ صالح بن عبدالله الدرویش از این دسته‌اند. این عده مواردی همچون: سکوت امام علیه السلام در قبال خلفا، استتکاف حضرت از پذیرش خلافت بعد از قتل خلیفه سوم و استناد ایشان به بیعت خلفای گذشته در نهج البلاغه را از جمله تعارضات گفتاری و عملی حضرت با جایگاه نصب الهی حضرت تلقی کردند. همچنان که شبهات نسبت به جانشینی علی علیه السلام از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و با نادیده انگاشتن اصل نصب در جریان سقیفه از طرف مخالفان مطرح شده بود. این نوشته، مسأله تعارض در باب معارف نهج البلاغه را به صورت ویژه در حوزه امامت بررسی می‌کند و درصدد است به دو سوال زیر پاسخ دهد:

۱. تعارضات درون‌متنی مطرح شده درباره نهج البلاغه در حوزه امامت به چندگونه تقسیم می‌شود؟

۲. خاستگاه تعارضات در این حوزه چیست؟

این موضوع از چند جهت حائز اهمیت است؛ ۱- عدم شناخت گونه‌های تعارض و خاستگاه آنها در نهج البلاغه باعث می‌شود راهکارهای علمی و دقیقی برای رفع تعارضات اتخاذ نشود و در نتیجه، مجموعه نهج البلاغه زیر سوال رود و اعتبار خود را نزد علمای غیر شیعه و عامه مسلمانان از دست بدهد. همچنانکه شناخت آنها، افراد را با مغالطه‌ها و شیوه‌های نادرست طرح شبهه از سوی مطرح‌کنندگان تعارض آشنا می‌کند.



۲- نوع تعارضات در این مقاله به حوزه امامت اهل بیت علیهم السلام مربوط می‌شود که یکی از اصول اعتقادی شیعه و مقوم اصلی این مذهب در مقایسه با اهل سنت به شمار می‌رود و شاخه‌های زیادی مانند علم امام، عصمت امام و... را نیز شامل می‌شود، مباحثی که نوعاً مورد اختلاف فریقین و دستاویز تفرقه افکنان بوده است.

۳- با کشف خاستگاه تعارضات اظهار شده در باره نهج البلاغه، حکمت برخی از مواضع سیاسی و اجتماعی ظاهراً متعارض علی علیه السلام و شخصیت جامع حضرت، برای جامعه اسلامی روشن می‌گردد تا با الگوگیری از ایشان، بتوان برای بسیاری از مسائل سیاسی-اجتماعی این عصر پاسخ مناسبی یافت.

۲- پیشینه بحث:

در باب پیشینه تحقیق باید گفت با جستجو در پژوهش‌های انجام گرفته، عنوانی خاص درباره تعارضات نهج البلاغه در حوزه امامت بدست نیامد. البته در این عرصه پژوهش‌هایی به شرح زیر صورت گرفته است: پایان‌نامه‌ای با عنوان "بررسی شبهات مغایرت نهج البلاغه با اعتقادات شیعه" (نوشته خانم گرگانی، مرکز پیام نور تهران به سال ۱۳۸۰) که در آن، اختلافات اعتقادی شیعه در نهج البلاغه با استفاده از منابع اسلامی بررسی گردیده ولی به تعارضات ادعا شده در متن نهج البلاغه اشاره نشده است.

پایان‌نامه‌ای با عنوان "بازخوانی شبهات اعتقادی و سیاسی-اجتماعی عصر امام علی علیه السلام و پاسخ آنها در معارف علوی" (به نگارش خانم شیشه‌چی، دانشگاه فردوسی مشهد به سال ۹۲) بر محور شبهات دوران خلافت علی علیه السلام پدیدآمده و فارغ از شبهات جدید است.

یکی از کتابهای قابل ذکر در این حوزه، کتاب «حسوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدرویش» آیت‌الله سبحانی است (مؤسسه امام صادق علیه السلام قم) که نقدی بر کتاب «تاملات فی کتاب نهج البلاغه» اثر محمدالصادق است و مقدمه آنرا «صالح بن عبدالله الدرویش» نوشته است و ایشان در ابعاد مختلف به شبهات مطرح شده، پاسخ گفته است. تفاوت کتاب مذکور با نوشتار حاضر در تنوع موضوعات و عدم تمرکز در موضوع مورد نظر است؛ همچنانکه فارغ از برخی شبهات جدید و طرح‌کنندگان آن است. کتاب دیگر «نقد متن و بررسی شبهات پیرامون نهج البلاغه» سید محمد کاظم طباطبایی چاپ مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث است که شامل شبهات برون متنی و برخی شبهات درونی نهج البلاغه است و تعارضات درون متنی و خاستگاه آنها را چنانکه پژوهش حاضر به آنها پرداخته، مورد بررسی قرار نداده است.



مقاله دیگر در این حوزه «دراسه تعالیم عصمه‌الائمه فی وصیه الإمام علی علیه السلام؛ نقد نظریه عبدالرحمن الجمیعان» (تالیف آقایان: صیدی و حسین‌نیا، مجله: دراسات حدیثه فی نهج البلاغه، ربیع و صیف ۱۴۳۹) است که در آن، فقط یک شبهه عصمت از شبّهات مربوط به نهج البلاغه، بررسی شده‌است.

تفاوت تحقیق حاضر با پژوهش‌های دیگر مرتبط به این موضوع در آنست که این مقاله اولاً: به طور خاص تعارضهای درون متنی نهج البلاغه در حوزه امامت را از آثار شبهه‌کنندگان، استخراج و دسته‌بندی کرده‌است. از سوی دیگر نوشتار حاضر درصدد است، پاسخ تعارضات را بر پایه متن نهج البلاغه، پیگیری کند و این فرضیه را دارد که اگر کلام حضرت در کل نهج البلاغه با استناد به سیاق کلام و فضای صدور آن در نظر گرفته شود، تعارضی رخ نمی‌دهد. مقاله حاضر، ابتدا با بررسی منابعی که به طرح شبهه تعارض پرداخته‌اند و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به استخراج و گونه‌شناسی تعارضات می‌پردازد. آنگاه با مطالعه کل نهج البلاغه و آثار به نگارش درآمده در این موضوع و با تأکید بر سیاق و فضای صدور سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، خاستگاه این تعارضات را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

۳- گونه‌شناسی تعارضات مطرح‌شده در حوزه امامت در نهج البلاغه

با بررسی در تعارضات اظهار شده در موضوع امامت، سه محور برای آن قابل دستیابی است: تعارضات با نص و نصب علی علیه السلام، تعارضات نقد و تمجید خلفای پیشین و رد یا پذیرش عصمت امام.

۳-۱. تعارضات در موضوع نص و نصب امام علیه السلام

در نهج البلاغه، با عباراتی مواجه می‌شویم که بیانگر نصب الهی علی علیه السلام برای حکومت هستند: سخن حضرت "فَإِنَّهُمُ الْوَصِيَّةُ" در عبارت: «لَا يِقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا... لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَقَلَّ إِلَى مُنْتَقَلِهِ» (خطبه ۲)، اشاره به این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت و امامت ایشان وصیت کرده‌است و دلیل این مطلب، سخن امام در ذیل خطبه است که بیان داشتند: «الآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَقَلَّ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»؛ باید سوال کرد: مراد از حقی که از دست خارج شده بود، سپس به اهلش برگشت، چیست؟ آیا آن غیر از امامت و خلافتی است که در طول ۲۵ سال، امام از آن محروم شده بودند، سپس بعد از فترتشان به ایشان برگشت؟ (نک: سبحانی، ۱۴۲۴: ص ۳۴ و ۳۵).



کلام حضرت در خطبه ۱۴۴: «إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِّسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ» از دیگر سخنان ایشان در باب امامت الهی است که ابن ابی الحدید در اشاره به آن می نویسد: عینا همان نص مشهوری است که از پیامبر خدا ﷺ رسیده است (نک: ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۹، ص ۸۷). مغنیه نیز می آورد: این کلام علی علیه السلام نیست، بلکه از خداوند و رسول ﷺ است.

وی آنگاه با استناد به روایات صحیح بخاری و مسلم، در صدد اثبات جایگاه جانشینی و امامت الهی علی علیه السلام توسط پیامبر ﷺ، برآمده، می گوید: بخاری در جلد ۹ صحیح آورده است: «إِنْ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ» وَ مُسْلِمٌ دَرَّصَ حَيْشَ «الْفَضَائِلِ عَنِ النَّبِيِّ»، أَوْرَدَهُ اسْتِ أَنْ بَنِي هَاشِمٍ، بَرَكَزِيدِ الْكَانِ قُرَيْشٍ هَسْتَنْدُ وَ مُحَمَّدِ (ص)، بَرَكَزِيدِ بَرَكَزِيدِ الْكَانِ اسْتِ. زَمَانِي كِه نَبُوتِ اسْتِ مِنْ بَرَكَزِيدِ بَرَكَزِيدِ الْكَانِ بَاشُدُ، پَسِ وَ لَایْتِ ائْمَه، اذنی برای گزینش بعد از رسول است از نسلش و تنها در سیره و سریره طیب محقق می شود که خداوند فرموده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». (رک: مغنیه، ۱۳۵۸: ج ۲، ص ۱۴۲).

سخنان دیگر در این باب به شرح زیر است:

الف- فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ... (خطبه ۶)

ب- وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ... (خطبه ۱۷۲):

ابن ابی الحدید بیانات حضرت را در این موضوع در حد تواتر می داند و روایات دیگری را افزون بر نهج البلاغه بر آن می افزاید (نک: ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۹، ص ۳۰۶ و ۳۰۷). با وجود این، در کلام برخی از قائلان به تعارض، مطالبی اظهار می شود که با سخنان مذکور در تضاد است. تعارضات ادعا شده در موضوع نص و نصب حضرت، بصورت زیر است:

۱-۱-۳. فقدان نص در باب امامت حضرت در نهج البلاغه

ابن ابی الحدید با وجود اقرار به حق الهی حضرت در برخی از فرازهای سخنان ایشان، درباره: «فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسٌ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسٌ آخِرِينَ» (خ ۱۶۲)، می گوید: گفتار علی علیه السلام دلالت دارد بر اینکه نصی در مورد او نبوده است. مگر نمی بینی که می گوید: «ما از لحاظ نسب والاتریم و وابستگی ما به رسول خدا استوارتر است» و برهان را در نسب و شدت قرب قرار داده است، حال آنکه



اگر نصی بر او بود، به جای این سخن می‌فرمود: «و من کسی هستم که بر من تصریح شده و نام من برده شده است». (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۹، ص ۲۴۸).

محمد الصادق هم می‌نویسد: در نهج البلاغه، دلیلی بر الهی بودن منصب امامت وجود ندارد، چرا که امام علیه السلام در چند جای نهج البلاغه به این امر اشاره کرده‌اند، از جمله: «وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا...» (خطبه ۲۰۵)، (الصادق، بی‌تا: ص ۱۱-۱۳ و الموسوی، ۱۴۰۸: ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴).

المحمدی نیز می‌نویسد: به واژه (رغبة) و عبارات (دعوت‌مونی - حملت‌مونی) توجه شود و آنگاه به این سوال پاسخ داده شود که واقعا از این عبارات می‌توان "وصیت" را نتیجه گرفت؟ (محمدی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۰) از دیگر کسانی که می‌توان در این موضوع نام برد، القفاری است که می‌گوید، این نصوص حضرت، با آنچه اهل سنت در پیش گرفته‌اند، هماهنگی دارد و باید قائل نبودن به نصب الهی ویژگی اجماعی نزد شیعه و سنی باشد. (القفاری، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۶۹۸ و منابع دیگر در این موضوع: الموصلی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الهی ظهیر، بی‌تا: ج ۱، ص ۶۴؛ اللالکائی، ۱۴۲۳: ج ۸، ص ۱۴۶۵).

۳-۱-۲. استنکاف امام از پذیرش خلافت پس از عثمان

از دیدگاه عده‌ای، سرپازردن علی علیه السلام از خلافت و اظهار سخنانی در این باب، بعد از قتل خلیفه سوم، یکی از موارد تعارض در نهج البلاغه است، بدین معنا که در صورت وجود اصل نص، حضرت سریع باید از آن استقبال می‌کردند و حکومت دلخواه خود را تشکیل می‌دادند وگرنه مصداق ترک واجب دینی می‌شدند. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ص ۲۶۲).

الموسوی بیان می‌کند: شگفتا که اگر امر امامت و خلافت آن‌گونه که شیعه تصور می‌کند به واسطه نص الهی در حق علی علیه السلام و یازده فرزند او ثابت بوده باشد، چگونه او می‌تواند آنرا رد کرده، بگوید: «دعونی والتمسوا غیری»؛ آیا شیعه، علی را به مخالفت با دستور پروردگار متهم می‌کند؟ علی در این خطبه تأیید می‌کند که خلافت می‌تواند در دست او باشد یا دیگری و درباره خود می‌فرماید: «أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»؛ بنابراین، او درباره امر امامت هم، آن‌گونه نمی‌اندیشد که شیعه معتقد است. (الموسوی، ۱۴۰۸: ج ۱: ۳۳ و الصادق، بی‌تا: ص ۱۱ و ۱۰).



ابن ابی الحدید می نویسد: معتزله نیز این سخن حضرت را بر ظاهر آن حمل کرده و دلیل بر آن می دانند که از سوی پیامبر ﷺ، نصی بر آن نیست... و اگر چنین نصی می بود، جایز نبود امام چنین سخنی بگوید (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۷: ص ۳۳ و ۳۴)

۳-۱-۳. استناد حضرت به بیعت خلفا

تبیین تعارض در این موضوع اینگونه است که: اگر تعیین امام به نص است و از دیدگاه امام علیؑ، امامت منصب از پیش تعیین شده خداوند حکیم و ابلاغ آن توسط پیامبر ﷺ است، چرا امیر المؤمنین علیؑ، در نامه ای که به معاویه نگاشتند، بیعت خود را در راستای بیعت خلفای گذشته، قرار داده و شورا را مورد رضایت خداوند ذکر کردند: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ...» (نامه ۶). در اینجا امام بر صحت خلافت و انعقاد بیعت خود بواسطه صحت بیعت خلفای قبلی استدلال نموده و گفتار امام بر این نکته دلالت دارد که حضرت مشروعیت خلافت عمر، ابوبکر و عثمان را قبول داشته است (الصادق، بی تا: ص ۱۶ و ۱۷).

موصلی با عنوان "زعمهم وجود نص علی خلافة علی"، این نامه را از جمله مواردی ذکر می کند که اعتقاد به نصب علیؑ توسط رسول ﷺ، انکار می شود. (الموصلی: ص ۱، ص ۱۷۳).
قفاری نیز در این باره می نویسد: این نگاشته، تصریح بر عدم وجود نص دارد و می گوید: شورا برای امر امامت، از آن مهاجران و انصار است و هرکس بر او اجماع شود، امام است و هرکس از این امر سرباز زند، قتال با وی به علت عدم پیروی از شیوه مؤمنین واجب است. (القفاری، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۷۰۱).

۳-۲. تعارضات در موضوع نقد و تمجید خلفا

خطبه شقشقیه، بارزترین نمونه نقد انتخاب خلفا و عملکرد آنها در نهج البلاغه است. حضرت نخست شکایت خود را از نخستین مرحله خلافت بیان داشته، می فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَمَمَّصَهَا فَلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ...» و علت بیان این مطلب اینست که ایشان بطور مسلم حقانیت خود را بحدی قطعی و غیرقابل تردید می دانسته که به ذهنشان خطور نمی کرد، خلافت به دیگری واگذار شود، این مطلب از چند جای دیگر نهج البلاغه نیز استفاده می شود که از همه عبارات صریح تر، نامه ۶۲ خطاب به اهل مصر است.
در ادامه نیز، انتقاد دوم را بر ابوبکر مبنی بر تعیین خلیفه بعد از خودش وارد کرده، می فرمایند:
«حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ...»



ادامه خطبه نیز در نقد شیوه زمامداری خلیفه دوم و نیز انتخاب خلیفه بعد از خود است: «فَصَابِحُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْتَقَّ لَهَا حَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَمَ... حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَأْتِيهِ وَلِلشُّورَى». آنگاه در ادامه، زمامداری خلیفه سوم را مورد نقادی قرار می‌دهند: «فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَمَالَ الْأَخْرَجِيِّ لِبُصْهِرِهِ مَعَ هُنَّ وَهَنْ إِلَى أَنْ قَامَ تَالِثُ الْقَوْمِ نَافِحًا حَضْنِيهِ بَيْنَ تَيْبِلِهِ وَمُغْتَلِفِهِ». در تعارض با این بیانات نیز از نهج البلاغه مطالبی ذکر گردیده که در ادامه بیان می‌شود:

۳-۲-۱. بیعت با ابوبکر

محمد صادق، خطبه ۳۷ نهج البلاغه را درباره این دیدگاه نقل کرده و علت بیعت حضرت با ابوبکر را عهد و پیمان ایشان با پیامبر ﷺ می‌داند و در این باره می‌نویسد: «ورد فی نهج البلاغه قول علی—وهو یذکر أمر الخلافة والإمامة: رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ... فَتَنَطَّرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ تَبِعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَبْرِي» (الصادق، بی تا: ص ۱۰-۱۲)؛ نویسنده با این بیان در صدد القاء این مطلب است که علی علیه السلام رضایت به خلافت ابوبکر داشته و دلیل این امر، سفارش پیامبر ﷺ و عهد و پیمان ایشان به عنوان یک وظیفه شرعی بوده است. توضیح بغدادی درباره این مطلب آن است که اگر حضرت در اوائلی خلافت با حکومت مشکلی داشته است، این مشکل بعد از مدتی حل شده و با بیعت اختیاری حضرت، مشخص می‌شود که ایشان با خلیفه رابطه‌ی خوبی داشته که با او بیعت کرده است. (بغدادی، ۱۴۱۷: ص ۱۴۹).

۳-۲-۲. وصف خلفا با عالی‌ترین ویژگی‌ها

در این مورد به خطبه‌هایی از نهج البلاغه استناد شده که در ضمن آنها علی علیه السلام از خلفا تمجید کرده‌اند و این خطبه‌ها دال بر مشروعیت خلفا از منظر نهج البلاغه و رضایت امام از خلفا محسوب شده است. برخی از معاصران اهل تسنن و تشیع به این دیدگاه نزدیک شده‌اند. الصادق در این باره می‌نویسد: در نهج البلاغه آمده است: «لِلَّهِ بَلَاءُ فُلَانٍ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ...» (خطبه ۲۲۸). شریف رضی لفظ ابوبکر یا عمر را حذف نمود و به جای آن لفظ فلان را آورد. این ابهام، سبب اختلاف بین شارحان شد تا جایی که برخی آنرا ابوبکر و برخی دیگر عمر می‌دانند، ولی اکثرا آن را عمر می‌دانند، چنان‌که امام او را به بهترین وجه و با برترین صفات توصیف نموده است. (الصادق، بی تا: ص ۱۷-۱۹). فرقه صالحیون از زیدیه نیز بر این باورند که

امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن، عمر را می ستاید؛ فرقه جارودیه از زیدیه، این کلام امام علیه السلام را در مورد عثمان می دانند تا او را از جایگاه مذمت خارج کنند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۴، ص ۱۲)

احسان الهی ظهیر می نویسد: یادکرد علی بن ابی طالب علیه السلام، از فاروق و ولایتش، تصدیق رؤیای سید اولاد آدم و بشارت عمر بن خطاب است، همانگونه که فرمودند: «وَوَلِيَهُمْ وَالِ فَاَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ». (حکمت ۴۶۷).

محمد سالم خضر نیز با تأیید این مطلب می نویسد: علی علیه السلام به این مطلب اعتراف می کند که دین، زمان مبارک عمر مستقر شد و اسلام در روزهای خجسته خلافت وی، در زمین منزلت یافت، آیا برای شیعه، تمسکی جز سخن علی بن ابی طالب که در نزد ایشان امام معصوم است، وجود دارد؟ (نک: الخضر، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۴۲۹)

تمیمی نجدی نیز این کلام را یکی از تأییدات دیدگاه اهل سنت درباره خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می کند و شیعه را به علت اعتقادات خود، به غلو متهم می کند (تمیمی نجدی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۱۶۶ و نک: بَحْشَل، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۱۷۸)^۱

۳-۲-۳. مدح عثمان در لسان امام

تعارض ادعا شده بدین گونه است: با وجود تعریف امام علیه السلام از عثمان در نهج البلاغه، چگونه از وی بدگویی شده است؟ در نهج البلاغه آمده است: «وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا عَرَفْتُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ وَلَا أَدْرِيكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ وَلَا خَلْوَنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ... وَمَا بِنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنَ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ شَيْجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا» (خطبه ۱۶۴). ببین چگونه علی، عثمان را مورد ستایش قرار می دهد، خصوصاً آنجا که فرمود: "پسرابی قحافه و پسر خطاب در عمل به حق از تو شایسته تر نبودند". بنابراین، این جمله شهادت می دهد که به اعتقاد علی علیه السلام، ابوبکر و عمر بر حق بودند و به حق عمل می کردند و در این باره از عثمان بهتر نبودند و لذا او برای عمل به حق، اهلیت دارد. (الخضر، ۱۴۲۸: ج ۱، ۱۶۰؛ الصادق، بی تا: ص ۲۱۰ و ۲۰).

۱. از دیگر کسانی که به این امر اقدام کردند، عبارتند از: مبارکفوری، بی تا: ۳۹۶/۶؛ سالوس، ۱۴۲۴: ۲۳۲/۱؛ مغراوی، بی تا: ۱۸۴/۱؛ لالکانی، ۱۴۲۳: ۱۴۰۶/۷؛ سلمی، ۱۴۳۱: ۳۰۰/۱؛ محمود محمدخلیل، ۱۴۱۳: ۳۸۷/۱۳؛ مقریزی، ۱۴۲۰: ۴۷۹/۱۴.



المحمدی درباره این فراز از کلام حضرت می‌نویسد: این سخن صریح علی علیه السلام در مدح عثمان است، بگونه‌ای که من تاکنون چنین ستایشی را درباره هیچ یک از صحابه و حتی بعد از آن نشنیده‌ام و این حقیقتاً اقراری صریح به فضل صدیق و فاروق و عثمان است (المحمدی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۲).
الموسوی نیز با استناد به این کلام، می‌نویسد: این امام علی است که با خلیفه "عثمان بن عفان" حرف می‌زند و او را به ویژگی‌های صحابی مقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله، متصف می‌کند (نک: الموسوی: ۱۴۰۸: ج ۱، ص ۴۰؛ المنصور فوری، بی‌تا: ۳۵۸: الخضر، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۱۶۰).

۳-۲-۴. مشاوره دادن به خلفا

الهی ظهیر می‌نویسد: علی و همه اولادش، به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان اعتراف و اقرار کرده‌اند، چرا که علی علیه السلام وزیر و راهگشای آنها بود، همچنانکه از او و اولادش، ستایش‌هایی درباره این بزرگواران ثبت شده‌است، پس او: (لله بلاد فلان) را درباره ابوبکر گفت و به عمر بن خطاب، درباره خروجش به سمت جنگ روم مشاوره داده، فرمود: «إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبُ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةً...» و نیز بیان داشت: «دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِحْرَبًا وَ أَحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَلِكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِذَاءَ لِلنَّاسِ وَ مَتَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.» (الهی ظهیر، بی‌تا: ج ۱، ص ۹۹).
الصادق در این باره مدعی می‌شود: اگر عمر کافر مرتد بود، علی علیه السلام هرگز او را «رِذَاءَ لِلنَّاسِ وَ مَتَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ» نمی‌خواند. بنابراین، این‌گونه راهنمایی خالصانه و خیرخواهانه امام، حاکی از پذیرش خلافت او و نشانگر فقدان موضع منفی در برابر اوست. (الصادق، بی‌تا: ص ۱۴-۱۶)

آلوسی نیز از باب نتیجه درباره این کلام مقرر می‌دارد: منصفانه به این ثناء و حب و خوف بر جان عمر از سوی علی علیه السلام تدبیر کن. کجاست آن تکفیرها و ناسزاهای نسبت به عمر (رضی الله عنه)؟ (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۳).

۳-۳. تعارضات در موضوع عصمت امام

در نهج البلاغه به عصمت امام علیه السلام از طرق گوناگون استدلال شده و به صراحت از آن نام برده شده‌است. سخنانی که اشاره به عصمت حضرت دارند، از باب نمونه به شرح زیر است: «وَ إِنِّي لَعَلِّي بَيْنَةَ مَنْ رَبِّي وَ مِنْهَا جِ مِنْ نَبِيِّ وَ إِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ الْقَطْعُ لِقَطَأًا.» (خطبه ۹۷).

«وَإِنِّي لَعَلِّي بَقِينٌ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شُبُهَةٍ مِنْ دِينِي» (خطبه ۲۲).

«مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ» (خطبه ۴).

«إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِيَ مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحَبْتُهُ» (خطبه ۱۲۲).

اما مورد مشهوری که اغلب مورد اشکال قرار گرفته و ظاهرا با عصمت منافات دارد خطبه ۲۱۶ است؛ الخضر درباره آن می نویسد: از بارزترین تحدیثات فعلی که متکلمین شیعه با آن مواجه می شوند، موضع اهل بیت درباره نظریه عصمت است که با پندار آنها متفاوت است؛ علی بن ابی طالب، مردم را در مسجد کوفه مورد خطاب قرار می دهد و می گوید: « لا تَكْفُؤُوا عَن مَقَالَةِ بِحَقِّ ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ ؛ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ ، وَ لَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي ، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ وَمِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي ...»؛ لذا بر مردم واجب است که به شیوه امام خویش استناد کرده و زمانی که از کاری آنها را باز می دارد، از آن خودداری کنند. بر علی علیه السلام شایسته نیست، این مطلب را به مردم بگوید، اگر اعتقاد راسخی نزد شیعه به عصمت او وجود دارد (الخضر، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۱۶۶).

الصلابی نیز می نویسد: ایشان در اینجا آنچه را شیعه پنداشته اند که حضرت خطا نمی کنند را مدعی نمی شوند، بلکه خود را از اینکه خطایی مرتکب شوند، ایمن نمی دانند، همانگونه که خود را بی نیاز از مشورت رعیت نمی پندارند، بلکه طلب مشورت به حق و عدالت می کنند، چرا که امت بر گمراهی اجماع نمی کنند و این ادعای عصمت از آن غلات شیعه است. (الصلابی، ۱۴۲۵: ج ۲، ص ۸۴۱)

۴- خاستگاه تعارضات درون متنی نهج البلاغه

پدیده تعارض احادیث، همواره علل گوناگونی داشته است و مسئله شناسائی این علل، از دیرباز همچون اصل مسئله تعارض احادیث، از مباحث مهم و مورد دغدغه محدثان، فقیهان و متکلمان بوده است. در باب عوامل تعارض، دانشمندان علوم حدیث، مطالبی را مطرح کرده اند. شهید اول، اسباب اختلاف حدیث را در کتاب الذکری مواردی چون: تقیه، از بین رفتن قراین موجود در احادیث، و اشتباه برخی راویان حدیث دانسته است. (شهید اول؛ ۱۲۷۲: ص ۶) پدر شیخ بهایی به چهار عامل نسخ احادیث، وضع و جعل آنها، سوء فهم راوی و نیز تقیه از بین عوامل مختلف اشاره کرده است. (عاملی، بی تا: ص ۱۶۹).

آیه الله سیستانی، اسباب تعارض اخبار را به دو قسم تقسیم می کند:



۱. اسباب داخلی: اسبابی که از طرف خود معصومان ایجاد شده‌است؛ وی در این قسم، عوامل ذیل را موجب تنافی اخبار دانسته‌است: نسخ، تقسیم احکام به دو حکم قانونی و ولایی، و کتمان احکام به علل مختلف.

۲. اسباب خارجی: اسبابی که توسط راویان کتب ایجاد شده‌است، مانند: وضع حدیث، نقل به معنا در احادیث، تدریج، تقطیع روایات، تشابه خطوط و تصحیح قیاسی احادیث. (سیستانی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۳۰-۲۷).

آیه‌الله صدر، موارد دیگر را نیز در این مسئله دخیل می‌داند، مانند: اشتباه گرفتن کلام علما با کلام امام، رعایت حالات راویان حدیث، تصرف راویان و سوءفهم در احادیث. (صدر، ۱۴۱۰ق: ج ۷، ص ۴۱-۲۸). با بررسی انواع تعارض ادعاشده در متن نهج البلاغه و تامل در سخنان امام علیه السلام در حوزه امامت درخواستیم یافت که عوامل زیر در طرح این تعارضات موثر بوده‌است:

۴-۱. سوء فهم احادیث و عدم توجه به فضای صدور

همه افرادی که با روایات مواجه می‌شوند در یک سطح از درک نیستند و گوناگونی فهم آنان و در پاره‌ای موارد سوءفهم، حقیقتی است که علاوه بر تصریح عالمان، پاره‌ای از روایات بر آن دلالت دارند؛ چنانکه حضرت امیر در نهج البلاغه می‌فرماید: «دومین راوی حدیث، فردی است که چیزی از رسول خدا (ص) شنیده، ولی چنانکه باید بخاطر نسپرده‌است و در آن به خیال‌پردازی دچار گشته ولی قصد دروغ‌گفتن نداشته‌است. آن حدیث نزد اوست، آنرا روایت کرده و بدان عمل می‌کند و می‌گوید: «من این را از رسول (ص) شنیدم» و اگر مسلمانان می‌دانستند وی در آن حدیث اشتباه کرده‌است، از او نمی‌پذیرفتند و او هم اگر می‌فهمید، حدیث نادرست است، از آن دست می‌کشید.» (خطبه ۲۱۰).

در بین تعارضات درون‌متنی ادعا شده در نهج البلاغه نیز موارد متعددی از این مسئله دیده می‌شود:

۴-۱-۱. نقد استتکاف امام از پذیرش خلافت پس از عثمان

شان صدور خطبه مذکور اینست که بعد از کشته شدن خلیفه سوم، بعضی از سران نزد علی علیه السلام آمدند و پیشنهاد بیعت و خلافت را مطرح کردند، آنان بیعت خویش را مشروط به عمل به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت خلفای پیشین کردند، حضرت با این شرط آنان مخالفت کرده و آنرا نپذیرفتند، زیرا معتقد بودند سیره خلفای پیشین نادرست است. این روش امام مطلب جدیدی نبود، پیش از این نیز امام در واکنش به شرط عبدالرحمن در شورای شش نفره عمر برای گزینش خلیفه، بر استتکاف از



سیره شیخین و عمل به کتاب و سنت تاکید ورزیده بودند و حتی به خاطر اصرار بر این اصل مهم، از خلافت کنار گذاشته شده بودند.

عنایت به خطبه مورد بحث، نشان می‌دهد امام علیه السلام در این کلام، گوشه‌ای از حقایق و شرایط حاکم بر آن عصر را بیان می‌کنند و سیره خویش را در اداره امور حکومت ارائه می‌دهند. لازم بود در صدور این کلام از امام علیه السلام تأمل بیشتری شده تا معلوم شود که این خطبه در چه موقعیتی از امام صادر شده و چرا بیعت مردم را نپذیرفته‌اند؛ به بیان دیگر چه نوع خلافتی را و با چه شرایطی، رد کرده‌اند؟ علت نپذیرفتن خلافت، عادت برخی از بزرگان صحابه به تبعیض‌های اقتصادی در زمان خلفای قبلی و توقع ادامه همان مسیر از امام علیه السلام و نیز اطلاع از حوادث ناگوار آینده و پیمان‌شکنی بعضی از عناصر بود که در آغاز خلافت، اصرار فراوانی بر قبول حکومت امام علیه السلام داشتند، مانند طلحه و زبیر که در همان ابتدای حکومت به امر تقسیم بیت‌المال اعتراض داشتند و حضرت با عبارت «لَقَدْ تَقَمُّمًا يَسِيرًا وَأَرْجَاتِمَا كَثِيرًا» (خطبه ۲۰۵) آنها را مورد مذمت قرار می‌دهند.

ابن‌ابی‌الحدید در این باره می‌نویسد: "طلحه می‌خواست علی علیه السلام او را به ولایت بصره بگمارد و زبیر می‌خواست او را به امارت کوفه منصوب کند. همین که صلاحیت ایشان را در دین و قوت‌عزمش را در نپذیرفتن چرب‌زبانی و مراقبت او را در پرهیز از هرگونه زیرکی و سیاست‌بازی دیدند و متوجه شدند که حضرت در همه کارهایش فقط کتاب‌خدا و سنت را در نظر می‌گیرد، رنجیده‌خاطر شدند. (نک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ج ۱۱، ص ۱۰-۱۱).

۴-۱-۲. نقد موضوع استناد به بیعت خلفا

عبارت «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْعَائِبِ أَنْ يُرَدَّ» (نامه ۶) - که مورد توجه قائلان به تعارض در بحث حکومت و اثبات مبنای بیعت برای انتخاب خلیفه در نهج البلاغه است -، در وقعه صفین (۲۰۲ هجری)، الامامه‌والسیاسه (۲۷۶ هجری)، العقد الفرید (۳۲۸ هجری) و الفتوح (۳۱۴ هجری) به عنوان منابع پیش از نهج البلاغه، به صورت «لِأَنَّهٗ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ» و همراه با لام تعلیل ذکر شده که در حقیقت دلیلی است بر جمله گذشته حضرت. به این مفهوم که حضرت در ابتدا برای معاویه می‌نویسند: بیعت من در مدینه و توسط اهل مدینه شکل گرفته و تو که در شام بودی، ملزم



به اجرای آن هستی، به این علت که این روند عادی انتخاب خلفای سه‌گانه بوده و تو که در زمان آنان بودی، به این امر تن در دادی و امروز گریزی از آن نداری.

بر پایه مدارک تاریخی، به علت حضور نمایندگان سرزمینهای اسلامی در مدینه اعم از مکه، کوفه، بصره، مصر و حجاز در اعتراض به عملکرد عثمان، همه گروهها با حضرت علی علیه السلام بدون اجبار و با رضایت بیعت کرده و تحت حاکمیت ایشان در آمده بودند. در این میان تنها شام بود که به علت وجود معاویه، متفاوت از دیگر سرزمینها عمل می‌کرد، و او تحرکاتی را علیه حضرت چه در جریان جنگ جمل و چه پس از آن پدید آورده بود و از بیعت با حضرت سر باز می‌زد. ابن عساکر بر این عقیده است که همه مناطق اسلامی، جز سوریه و فلسطین که تحت سلطه معاویه بودند، بیعت ایشان را پذیرفتند. (ابن عساکر، ۱۴۰۰: ج ۳، ص ۱۲۳-۱۲۴). از این روی حضرت با نگارش این نامه، در ابتدای آن، او را ملزم به بیعت می‌دانند و با توجه به نگرش و عملکرد معاویه در بیعت با خلفای پیشین، با او احتجاج می‌کنند. این میثم در توضیح این فراز از نامه حضرت، بر این عقیده است که: بر طبق آنچه از اصل نامه نقل شد، فراز ابتدایی: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بِيَعْتِي بِالْمَدِينَةِ لَرِمْتِكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ» اصل ادعاست و جمله: «أَنَّهُ بَايَعَتِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا آبَاءَكُمْ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ» مقدمه نخستین استدلال و صغرای قیاس مضمرا از شکل اول می‌باشد و تقدیر مقدمه کبری اینست: با هر که این قوم بیعت کرده‌اند، نه شخص غایب حق دارد آنرا رد کند، و نه حاضر می‌تواند کسی غیر از آنرا که آنان با او بیعت کرده‌اند برگزینند. نتیجه قیاس این می‌شود: هیچ کس، خواه غایب و خواه حاضر، حق رد کردن بیعت آنان با امامشان را ندارد و لازمه این نتیجه آنست که این بیعت شامل حاضران و غایبان می‌باشد و این مطلب از جمله «فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ» در ادامه سخن امام، فهمیده می‌شود (همو، ج ۴، ص ۳۵۴). بدین ترتیب، حضرت به معاویه گوشزد کرده‌اند که اگر به ادعای تو، خلافت سه‌خلیفه پیشین با بیعت مردم، مشروعیت و رسمیت پیدا کرده است، با من نیز به همان شیوه بیعت شده‌است و تو نیز ملزم به بیعت با من هستی و این مطلب فارغ از مباحث نص‌الهی حضرت است.

۴-۱-۳. نقد موضوع مشاوره حضرت به خلفا

عده‌ای برای اثبات دیدگاه خود، مشاوره دادن امام به خلفا را اعتراف ایشان به خلافت آنان ذکر کردند و تا بدانجا پیش رفتند که گفتند: علی علیه السلام مشاور و وزیر آنان بوده‌است. آنچه که دیدگاه این عده را



نفی می‌کند، شرکت حضرت همراه با دیگر صحابه در این مشاوره بوده‌است و در حقیقت حضرت، زمانی به خلفا مشاوره می‌دادند که از ایشان خواسته می‌شد، در امور حکومتی نظر دهند.

از سوی دیگر، این عده خلیفه دوم را در دیدگاه علی علیه السلام، ذخیره‌ای برای اسلام و مسلمین ذکر می‌کنند و امید و تمنای ابقای وی در حکومت و خلافت را به ایشان نسبت می‌دهند. حال مطلب اینست که اگر عمر در دیدگاه حضرت ذخیره اسلام است، چگونه عملکرد وی در بسیاری از موارد، نقد حضرت را به دنبال دارد و در مسائل حکومتی، نیازمند مشورت در امور متعدد می‌شود؟ از سوی دیگر، حضرت در ابتدای کلام خود، گسترش اسلام را بر خلاف عده‌ای از اهل سنت به خداوند نسبت می‌دهند و در این کلام، نقشی برای خلیفه دوم در نظر نمی‌گیرند.

بیان ایشان در خطبه ۱۳۴ چنین است: «حقیقت آنست که خداوند شکوه بخشیدن قلمرو اهل این کیش و پوشاندن نقاطضعفشان را ضمانت کرده‌است. آنکه دیروز از اینان دفاع کرد و به پیروزیشان رساند - در حالی که خود چنان نیرویی نبودند که توان دفاع و کسب پیروزیشان باشد -، خدای همیشه زنده و پاینده است».

امام در خطبه ۱۴۶ نیز در ابعاد مختلف، متذکر این نکته می‌شوند. یک بار در ابتدای سخن اظهار می‌کنند: «این جریان، نه چنانست که پیروزی و شکست آن به کمبود و افزونی نیرو وابسته باشد، چرا که اسلام کیشی الهی است و طرفدارانش لشکریان حق هستند که خداوند، خود یاریشان می‌رساند تا به هدفی که مقدر است دست یابند و فروغی که برای بعثت معین شده‌است، تا هر آن، جایی که باید، پرتوافکن شود. تکیه‌ی ما بر وعده‌ی الهی است و خداوند وعده‌ی خویش را تحقق می‌بخشد و به لشکریان خویش یاری می‌رساند».

در انتهای کلام نیز با خطاب مستقیم به خلیفه می‌فرمایند: «و اما حرکت دشمن برای پیکار با مسلمانان که یادآور شده‌ای، در پاسخ باید گفت که این را خدای بیش از تو ناخوش می‌دارد و در دگرگونیش نیز، تواناتر باشد و اما از انبوهی سپاه دشمن که یادآور شدی، بدان که در گذشته، پیکار ما نه با نیروی بسیار که تنها با تکیه بر یاری و امداد الهی بود و بس».

اینکه امام علیه السلام جملات مذکور را سرآغاز سخن قرار داده‌اند، برای اینست که رأی خود را که پس از این بیان می‌کنند، بر مبنای آن قرار دهند، از اینرو ضمن آن، تذکر می‌دهند که این امر یعنی امر اسلام، پیروزی آن به سبب فزونی لشکر و شکست آن به علت کمی سپاه نبوده است و با تصدیق این

ادّعا، خاطر نشان می‌کنند که اسلام دین خداست و او آنرا پشتیبانی و لشکریانش را یاری می‌فرماید. اینها سپاهیان خداوند که آنها را فراهم و با فرشتگان و مردمان آنها را یاری داده تا به این مایه و پایه رسیده و در آفاق گیتی ظهور و بروز کرده‌اند.

در دیدگاه حضرت، هر جامعه‌ای نیازمند حاکم است و بر اساس نهج البلاغه، حاکم اسلامی شرایطی دارد که باید بدان توجه شود و در صورت نبود چنین حاکمی یا عدم فراهم شدن شرایط، حاکم بد، بهتر از هرج و مرج است؛ دلیل این مطلب، کلامی است از حضرت، خطاب به خوارج، آن هنگام که شعار (لاحکم الا لله) سر می‌دادند: «سخن حقی است که آهنگ باطل دارد. آری جز فرمان خداوند، فرمانی نباشد. اما آن چه اینان می‌گویند، مرادشان حکومت و اجرای فرمان خدا است. در حالی که مردم- نیکوکار یا بدکار- نیازمند امیری هستند» (خطبه ۴۰) به این مفهوم که هر حکومتی تشکیل می‌شود باید دارای حاکمی باشد، چه خوب یا بد، همچنانکه در فراز دیگری از این کلام و در ادامه آمده است: «اما به روزگار حاکمی نیکوکار و شایسته، خویشتن‌بانان در تلاش انجام کار شایسته‌اند و در حکومت بد و بدکار، پلیدان امکان کامیابی از زندگی می‌یابند تا روزگار هر کدامشان به سر آید و آنان را مرگ در رباید».

با این دیدگاه، آنچه که برخی ادعا کردند و گفتند: حضرت حکومت خلیفه دوم را تأیید می‌کردند و به این دلیل، سعی در حفظ جان وی داشتند، سخنی نادرست است، زیرا حضرت با این مبنای فکری، در شرایط آن روز، حاکمی همچون خلیفه دوم را بهتر از بی‌حاکمی می‌دانند و به او می‌فرمایند: «با حرکت به سوی دورترین سرزمینها برای جنگ با رومیان، حکومت به مدت طولانی بدون حاکم می‌ماند و تو که در این دوران به عنوان حاکم اسلامی شناخته می‌شوی و پناهگاهی برای اسلام قرار گرفته‌ای، باید در جایگاه خود حضور داشته باشی و جامعه اسلامی را به حال خود رها نکنی».

۴-۲. تقطیع روایات

در بین تعارضات درون متنی نهج البلاغه، گاه مواجه با تقطیع سخنان توسط قائلین به تعارض هستیم، به این معنا که قسمتی از کلام، حذف و قسمتی دیگر که هدف تعارض هست، بیان می‌شود:

۴-۲-۱. نقد رضایت حضرت از بیعت با ابوبکر

در پاسخ به تعارض اظهار شده، باید گفت: این افراد از روی مسامحه، کلام حضرت را که علیه سخن آنان بوده است، نقل نکرده و جملاتی را که داخل در فهم مراد ایشان علیه السلام می‌شود، حذف و بجای آن چند نقطه قرار داده‌اند؛ در حالیکه کلام حضرت در نهج البلاغه متفاوت و در دو فراز بیان می‌شود:



فراز اول: مربوط به خبر از آینده و پیشگویی حوادثی است که از رسول خدا ﷺ شنیده و حضرت زمانی که متوجه شدند گروهی از لشکریان ایشان را متهم به اخبار از پیامبر ﷺ درباره حوادث آینده و اخبار غیبی می‌کنند، با بیان: «رَضِيْنَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ» تا «مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ»، پاسخ آنها را می‌دهند، نه اینکه «رضينا عن الله» صله خلافت باشد و الا جمله «أتراني أكذب علي رسول الله والله لأنا أول من صدقه...»، ارتباط بین صدر و ذیل را قطع و آنرا نابسامان می‌کرد. (سبحانی، ۱۴۲۴: ص ۵۰)

مکارم در توضیح این قسمت از کلام امام می‌نویسد: «امام پیوسته خبرهایی از حوادث آینده می‌داد و گاه می‌فرمود: «اینها مسائلی است که پیغمبر اکرم ﷺ به من خبر داده است»؛ از جمله پیکار با اهل جمل و صفین و نهروان بود و از آنجا که بعضی از افراد ضعیف‌الایمان و بی‌خبر گاه در صحت نقل امام از پیغمبر ﷺ تردید می‌کردند، امام در پاسخ به آنها می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنید که ممکن است من بر رسول خدا ﷺ دروغ بیندم؟ به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، بنابراین نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می‌کند. (مکارم، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸)

در صورتیکه فراز دوم که مربوط به موضوع خلافت و درباره حال ایشان بعد از رحلت پیامبر ﷺ می‌باشد، زمانیکه اغلب صحابه، وصیت رسول خدا را درباره حق علی علیه السلام و امامت و خلافت ایشان فراموش کرده یا خود را به فراموشی زدند؛ با وجود این پیامبر ﷺ ایشان را وصیت کرده بودند که اگر یآوری برای گرفتن حق خود نداشتند، بخاطر مصالح اسلام در امر خلافت، منازعه نکنند و حضرت حکایت این حقیقت را با «فإذا طاعتی سبقت بیعتی» بیان می‌کنند و می‌فرمایند: وجوب طاعت رسول، مقدم بر بیعت با حاکمیت و مقاومت در برابر آن است (نک: سبحانی، ۱۴۲۴: ص ۵۰)

در نتیجه، حضرت توصیه شده‌اند تا در امر خلافت نزاع نکنند. چنانچه خلافت با مسالمت به دست آمد، بپذیرند و در غیر این صورت صبر کنند. بنابراین معنای کلام امام علیه السلام این خواهد بود: دقت کردم صلاح این بود که اطاعت فرمان رسول (ص) مقدم بر بیعت کردن مردم با من باشد. یعنی فرمانبرداری رسول خدا ﷺ در آنچه مرا به آن امر کرده بودند (ترك درگیری و نزاع)، از بیعت نمودن مردم با من لازم‌تر بود (نک: ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۹۶) و برای تحلیل کلام مورد نظر رک: حسین پور اصل، ۱۳۹۹).

۲-۲-۴. نقد مدح عثمان در لسان حضرت

بسیاری از شارحان و نویسندگان، بیانات حضرت را در برخورد با عثمان در دو جنبه مورد توجه قرار می‌دهند، اول: صحبت مالایم و خودمانی با عثمان به شیوه روانشناسی برای جلب توجه وی و

آگاهی‌بخشی از خطری که در کمین اوست و جهان اسلام را نیز با سختی‌ها مواجه می‌کند. دوم: اعمال موضع انتقادی و اعتراضی نسبت به وی و مسئول دانستن او در امور مملکتی با رویکرد خیرخواهی و اصلاح‌طلبی که تفاوت اساسی با کسانی دارد که سخت عثمان را سرزنش می‌کردند، بر او می‌تاختند و معترضان را به قتل وی تحریک می‌کردند. (هاشمی خوبی، ۱۳۵۸: ج ۱۰: ص ۳۲؛ مکارم، ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۳۳۰؛ ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۶۳).

عده‌ای، برای نیل به اهداف خود، با حذف صدور ذیل کلام امام علیه السلام، آن را ناقص و بریده نقل کرده‌اند، عمده مطالبی که حضرت در ابتدای کلام خطاب به خلیفه سوم ابراز می‌دارند، اشاره به این مطلب است که تو به همه آنچه من می‌خواهم با تو به عنوان نماینده مردم در میان بگذارم آگاهی، و نیازی نیست که دوباره اظهار شود؛ ابن ابی‌الحدید با اشاره به سخن حضرت: «وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ» می‌نویسد: این سخنی است حق که ابتدائاً توسط حضرت گفته شده است، بدان جهت که چیزی را که علی علیه السلام بدان آگاهی داشته، بگونه‌ای نبوده است که عثمان از آن بی‌خبر باشد. آنگاه وی در سخنی عجیب ادامه می‌دهد: کودکان نیز تا چه رسد به عاقلان بزرگسال، صحیح و خطا را در آن -جریانات- می‌دانستند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ج ۹، ص ۲۶۳)

امام علیه السلام در این فراز از علم و آگاهی عثمان به احکام اسلامی در مورد رعایت حقوق مردم و ترک ظلم و ستم سخن می‌گویند... روشن است که منظور امام علیه السلام از این تعبیرات این نیست که عثمان در علم و دانش و آگاهی به پایه امام می‌رسید؛ بلکه منظور اینست، در مورد حوادثی که روی داده و زشتی ظلم و ستم و لزوم رعایت حقوق مردم عثمان آنچه را لازم است، می‌دانست. (مکارم: ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۳۳۲)

مغنیه در توضیح این مطلب می‌نگارد: "انسان نادان در صورتیکه حکم پنهان و مخفی از شریعت را نداند، معذور است، اما بهانه ندانستن بدیهیات و احکامی که همگان از آن آگاه هستند، پذیرفتنی نیست. برآستی چه کسی است که نمی‌داند، ظلم، حرام و زشت است؟ و نیز زمامداران باید، مصلحت مردم را در پی گیرند و ستم‌ها را از جامعه بزدایند؟" (مغنیه: ۱۳۵۸: ج ۲، ص ۴۶۲)

۴-۲-۳. نقد استناد به بیعت خلفا

نقدی که بر این بیان وارد می‌شود، اینست که مطرح‌کنندگان تعارض، از آخر خطبه، عبارتی که مقصود امام را روشن می‌کند، حذف نموده، امری که هیچ ارتباطی با استدلال مستشکل ندارد، می‌آورند، چرا که امام در آخر خطبه می‌فرماید: «يَا مُعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي

أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَتَلَعَمَنَ أَنِّي كُنْتُ فِي عُرْتِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى مَا بَدَأَكَ» (نامه ۶) و در آن به تعارض وارد شده، پاسخ می دهند.

۴-۲-۴. عصمت امام

خطبه ۲۱۵ از خطبه‌های مهم نهج البلاغه است که امام علیه السلام، در زمان و مکان خاصی یعنی در جنگ صفین، ایراد فرموده و مباحث مهمی را در بردارد و در چهار بخش بیان شده است. در بخش اول از حقوق متقابل والی و رعیت سخن می گویند، در بخش دوم: حقوق حاکمان بر مردم و حقوق مردم را بر حاکمان تشریح می کنند.

بخش سوم که مورد بحث ماست، در واقع پاسخی است که امام علیه السلام به یکی از یارانشان دادند که از دیدگاه ایشان، تعریف و تمجید فراوانی از امام کرد و وفاداری کامل خود را به پیشگاه آن حضرت عرضه داشت؛ امام در پاسخ، این فراز از بیانات را فرمودند و تذکر دادند: من هرگز ثناگویی و تعریف و تمجید را خوش ندارم، چرا که همه عظمت‌ها مخصوص ذات پاک خداست و در ادامه نیز از روابط صحیح حاکمان و مردم سخن به میان آمده و بدین معنا تأکید شده که حاکمان باید از متملقان و چاپلوسان پرهیزند.

این میثم درباره علت ایراد این سخنان می نویسد: این پاسخ به کسی است که در مدح آن حضرت مبالغه کرد؛ اما آنچه از سخنان امام در پاسخ شخصی که برخاست و او را بسیار ستود، برمی آید، این است که می خواهند او را از زیاده روی در تعریف و ستایش‌های فراوان منع کنند و یا اینکه بطور کلی ستودن اشخاص را جلو رویشان اگر چه سزاوار آن باشند، از کارهای ناپسند و زشت به حساب آورند و علت آن هم روشن است، زیرا این عمل در بیشتر اشخاص باعث پیدایش خود بزرگ بینی و خود پسندی، در نفس و کردار می شود. (همو، ج ۴، ص ۴۸)

با توجه به مجموعه کلام و بررسی سیاقی آن، نتیجه اینست که حضرت می فرمایند: اگر در عبادت خدا می کوشم و برای راهنمایی شما جدیت دارم، فقط به علت توجه به خدا و حقانیت ذات باری تعالی است و موقعی که چنین باشد، چگونه در مقابل عبادات و اعمال خود استحقاق ستایش و تمجید داشته باشم؟ همچنانکه امام علیه السلام نفس خود را در برابر ستایشی که موجب خودپسندی می گردد، شکسته و سپس از خداوند درخواست کرده اند تا درجه نیکی ایشان را بالاتر از آنچه دیگران درباره ایشان گمان دارند، قرار دهد. ابن ابی الحدید بر خلاف دیگران، معتقد است اینها کلماتی است که حضرت با آنها، قوم خود را خطاب کرده اند و نه خود را و اینگونه سخن گفتن، سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بود. چنانکه ایشان در ادامه

کلام می‌گویند: «اخرجنا مما كنا فيه الى ماصلحنا عليه فابدلنا بعد الضلالة بالهدى و اعطانا البصيره بعد العمى». علی علیه السلام در این سخن به شخص خود اشاره ندارند زیرا حضرت سابقه کفر نداشتند، تا بگویند ما را از آنچه در آن بودیم خارج و به صلاح داخل فرما... اینها کلماتی است که با آنها با قوم خود خطاب کرده‌اند، لیکن به گونه‌ای سخن می‌گفتند که گویا خودشان هم مشمول آنند. به عبارت دیگر به یک نکته ظریف اجتماعی و معاشرتی توجه داشته‌اند، مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که مامور بودند به کفار بگویند یکی از ما و شما بر سیل هدایت و دیگری در طریق ضلالت است (سبأ، ۲۴)، با آنکه خود حضرت بدون تردید در مسیر هدایت بودند (نک: ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ج ۶: ص ۷۱).

۳-۴. اشتباه گرفتن کلام دیگران با امام علیه السلام

متنی که درباره این موضوع، بسیار مورد توجه قرار گرفته، خطبه ۲۲۸ است که بدین صورت ذکر شده: «لله بلاء فلان فلقد قوم الأود و داوی العمد و أقام السنة و خلف الفتنه ذهب تقي الثوب قليل الغيب أصاب خيرها و سبق شرها أدى إلى الله طاعته و اتقاه بحقه رحل و تركهم في طرق مشعبه لا يهتدي فيها الضال و لا يستيقن المهتدي». بر پایه مصادر حدیثی-تاریخی کهن، این سخنان به نقل از زنی ذکر شده که در رثای خلیفه دوم بر زبان رانده و امیرالمومنین علیه السلام تنها آنرا حکایت کرده‌اند (نمیری، ۱۴۱۵: ج ۳: ص ۹۴۱). در انساب الاشراف، این سخنان، بدون انتساب به حضرت، فقط از دختر ابی‌خثمه نقل شده است و ارتباطی به حضرت ندارد (بالذری، ۱۴۱۷: ج ۱۰: ص ۴۳۰). در تاریخ طبری نیز، سخن منسوب به حضرت، به صورت مسند، از مغیره نقل شده است (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴: ص ۲۱۸). منابع دیگر نیز، ناقل این ماجرا از منابع پیشین هستند.

نکته دیگر در باب این کلام، توجه به این نکته است که در متون شیعی چنین روایتی وجود ندارد. همین مسأله استناد این سخنان به حضرت را دچار تردید می‌کند.

آنچه درباره حکمت ۴۶۷ و با عبارت «ضرب الدین بجرانه» آمده است، نیز سخنی از عایشه است که درباره خلیفه دوم با عبارات و مضمون مذکور در منابع اهل سنت^۱ ذکر گردیده و مشتبه شدن این کلام با بیان حضرت را افزایش می‌دهد. (نک: آل عیسی، ۱۴۲۳: ج ۱، ص ۴۴۹)

۱. منبع نقل آن در مصادر اهل سنت، مسند عبدالله بن احمد، تاریخ واسط بحشل، مستدرک حاکم، فضائل ابی بکر عشاری و فضائل الصحابه است.

توضیح، این که سخنی درباره خلیفه دوم و با کلام مشابه نهج البلاغه در منابع اهل سنت به علی علیه السلام نسبت داده شده است که بررسی کلام مورد نظر به علت ضعف سندی و عدم دستیابی به منبع خاص درباره حکمت مورد نظر، اعتبار آن را دچار مشکل کرده و استناد به نقل آن از عایشه است. (برای تحلیل کلام مورد نظر نک: حسین پور اصل: زمستان ۹۹)

۴-۴. تقیه

اکثر امامان معصوم علیهم السلام در شرایطی زندگی کرده اند که تقیه در گفتار و روش آنان لازم بوده است. این تقیه نه فقط از حکام بنی امیه و بنی عباس بوده، بلکه گاه آن بزرگواران در شرایطی بوده اند که از مسلمانان و نظرات معروف نزد آنها نیز تقیه می کرده اند.

از دیدگاه برخی پژوهشگران، با بررسی در زندگی علی علیه السلام و نیز نهج البلاغه، موقعیت‌هایی غیرطبیعی و ناخواسته برای ایشان پدید آمده است که حضرت مجبور به تقیه در عمل یا گفتار شده اند. از جمله مواردی که تقیه در عمل حضرت ذکر شده، نماز خواندن حضرت پشت سر خلفا و در نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸ است.

بررسی فضای صدور این خطبه نشان می‌دهد که راویان این جریان، همگی از طیف جریان حاکم و دارای سوابقی معلوم در ارتباط با خلیفه بودند. از این رو با ذهنیتی پیش ساخته و به منظور شنیدن نظر امام درباره خلیفه نزد ایشان رفتند، از این روی مرحوم شوشتری، معتقد است، این سخن از باب تقیه است به این معنا که پس از مرگ خلیفه دوم که فضای جامعه متشنج بود و مخالفان در کمین بودند تا با کوچکترین بهانه‌ای مخالفت امام با خلیفه دوم را دستاویز آشوب و فتنه‌گری کنند و جامعه را دچار هرج و مرج سازند، حضرت از موضع تقیه سخن گفته‌اند تا مخاطب، این سخنان دو پهلو را از امام فرض کند و به این ترتیب، فضای جامعه را آرام سازند (نک: شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۹: ص ۴۸۱)

از سوی دیگر، این جملات در اجتماع مردم و در حضور افرادی ذکر گردید که بیشتر، از دوستان خلیفه بودند و از نارضایتی امام از خلیفه تازه درگذشته اطلاع داشتند. از این رو باید گفت که موقعیت امام برای ایراد خطبه، کاملاً غیرطبیعی و ناخواسته بود، به همین خاطر، ناگزیر گردیدند با چنین روشی، به خواسته حاضرین پاسخ دهند. (رک: عشویه، ۱۳۹۶: ص ۹۰).

۴-۵. تصحیف در کلام

تصحیف به معنای دگرگونی عمدی یا سهوی در سند یا متن سخن، همواره در جریان نقل حدیث

اتفاق افتاده و این تغییرات خواه لفظی و شنیداری، یا کتبی و دیداری، مخلّ معنا و مانع از فهم درست مقصود اصلی گوینده است. در نهج البلاغه از علی علیه السلام رسیده است: «لِلَّهِ بَلَاءٌ [بِلَادٌ] فُلَانٍ، فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْفِتْنَةَ؛ ذَهَبَ نَقِي الثُّوبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ؛ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا؛ أَتَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ؛ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.»^۱ که امام در آن خطبه، بنا به ادعای برخی، خلیفه دوم را به اعلا مراتب توصیف کرده‌اند.

بررسی متن این سخن، بر اساس نسخ مختلف، شارحان نهج البلاغه را به این سمت سوق داده که درباره آن می‌نویسند: کلام، تصحیف در چند واژه را می‌نمایند؛ از جمله: واژه (بلاء فلان) یا (بلا دفلان)؟^۱ عبارت (خلف البلده) یا (خلف الفتنة)؟ عبارت (اتقی شرها) یا (سبق شرها)؟ (لا یهتدی الیها الضال) یا (لا یهتدی فیها الضال)؟^۲ البته اخذ هر یک از واژه‌ها و دوری از مقابل آنها، ما را بامعنایی متفاوت روبرو خواهد کرد. (مغنیه، ج ۳، ص ۳۲۹). به این مفهوم که اختلاف نسخ و تغییر کلام حضرت، زمینه‌ای برای طرح تعارض شده است.

۴-۶. جعل:

درباره کلام حضرت با عبارت «وَوَلِيَهُمْ وَإِلِیَّ فَاقَامَ وَ اسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ»، محمدی با وجود استناد به آن، در جهت اثبات عقاید خویش، می‌نویسد: در سند آن، شخص مجهولی است که شناخته شده نیست (محمدی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۲)، همچنانکه شارح مسند احمد بن حنبل، سند آن را ضعیف می‌دانند. (شیبانی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۲۴۴ و صهیب عبد الجبار، ۲۰۱۳: ج ۲۰، ص ۲۷۱). عسقلانی می‌نویسد: رجال سند ثقه هستند غیر از راوی آخر که اسم او ناشناخته است (همو، ۱۴۱۹: ج ۹، ۵۷۱). حسینی میلانی، کلام مذکور را به علت مجهول بودن راوی آن از امام علیه السلام، فاقد اعتبار می‌داند (حسینی میلانی، ۱۳۸۵: ص ۳۸). علامه امینی نیز کلام را در کتاب خود در باب غالیان نقل شده از علی علیه السلام در فضائل خلیفه اول ذکر کرده و قائل به جعل است. (امینی، بی‌تا: ج ۸، ص ۶۱)

۱. تفاوت در نسخه صبحی صالح و عبده با نسخه ابن ابی الحدید

۲. تفاوت در نسخه بنیاد و فیض الاسلام با دیگر نسخ

۵- نتیجه گیری

۱. عده‌ای با رویکردی گزینشی، عباراتی ظاهراً متعارض از نهج البلاغه را برای ایجاد شبهات، بویژه در حوزه امامت مطرح کرده‌اند.
۲. شیوه خاص جمع آوری سخنان امام علیه السلام در نهج البلاغه توسط سیدرضی یعنی حذف سند، تقطیع و مانند آن، از جمله عواملی است که زمینه را برای طرح شبهه تعارض فراهم کرده است.
۳. تعارضات اصلی مطرح شده در متن نهج البلاغه در حوزه امامت را می‌توان در ذیل سه محور نص و نصب الهی و فقدان آن، نقد و تمجید خلفای پیشین توسط ایشان، و اعتقاد به عصمت یا انکار عصمت امام علیه السلام دسته‌بندی کرد.
۴. تعارضات محور نص و نصب، موضوعات فقدان نص الهی بر امامت حضرت در نهج البلاغه، استنکاف امام از پذیرش خلافت پس از عثمان و استناد حضرت در امامت خود به بیعت خلفا را شامل می‌شود. تعارضات در محور نقد و تمجید خلفا نیز مشتمل بر موضوعاتی است مانند: بیعت با ابوبکر، وصف خلفا با عالی‌ترین ویژگی‌ها و مشاوره دادن به خلفا.
۵. خاستگاه‌های اساسی طرح تعارضات درون‌متنی نهج البلاغه بر اساس نتایج پژوهش عبارتند از: عدم توجه به سیاق و فضای صدور سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه، تقطیع سخن و گزینش قسمتی از کلام حضرت که بر اهداف شبهه‌کنندگان منطبق است، جعل روایات به منظور فضا سازی برای تعارض، اشتباه گرفتن کلام حضرت با دیگران، تصحیف و تقیه.

۶- منابع

۱. آلوسى، شهاب الدين محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم*، بيروت: دارالكتب العلميه.
۲. ابن ابى الحديد، عز الدين ابو حامد، ۱۳۳۷ش، *شرح نهج البلاغه*، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.
۳. ابن عساکر، أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله، ۱۴۱۵ق، *تاريخ دمشق*، محقق: عمرو بن غرامة العمروى، بی جا: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع.
۴. إلهى ظهير پاکستانى، إحسان، بی تا، *الشيعة وأهل البيت*، لاهور پاکستان: إدارة ترجمان السنة.
۵. امينى، عبد الحسين، بی تا، *موسوعه الغدير فى الكتاب و السنه و الادب*، قم: مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى.
۶. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ۱۳۷۴ش، *البرهان فى تفسير القرآن*، مصحح: قسم الدراسات الإسلاميه، مؤسسه البعثه، قم: مؤسسه بعثه.
۷. بحراني، ميثم بن على بن ميثم، ۱۳۶۲ق، *شرح نهج البلاغه*، چاپ: دوم، بی جا، دفتر نشر الكتاب.
۸. بحرق، محمد بن عمر بن مبارك الحميرى، ۱۳۸۶ق، *الحسام المسلول على منتقى أصحاب الرسول*، محقق: حسنين محمد مخلوف، مصر: مطبعة المدنى.
۹. بحشلى، أسلم بن حبيب الرزاز الواسطى، ۱۴۰۶ق، *تاريخ واسط*، تحقيق: كوركيس عواد، بيروت: عالم الكتب.
۱۰. بلاذرى، احمد بن يحيى، ۱۳۹۴، *انساب الاشراف*، به كوشش محمد باقر محمودى، بيروت.
۱۱. بغدادى، عبد القاهر، ۱۴۱۷ق، *اصول الدين*، بيروت: دارالفكر.
۱۲. تفتازانى، سعد الدين، ۱۴۰۹ق، *شرح المقاصد*، تحقيق: عبد الرحمن عميره، قم: منشورات الشريف الرضى.
۱۳. التميمى النجدى عبد الوهاب بن سليمان، أبو سليمان عبد الله بن محمد، ۱۴۱۲ق، *جواب أهل السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة والزيدية*، چاپ: سوم رياض: دارالعاصمه.
۱۴. الجميعان، عبد الرحمان بن عبد الله، ۱۴۲۷ق، *قراءه راشيده لكتيب نهج البلاغه*، كويت: بيت التمويل الكويتى.
۱۵. حسيني ميلانى، على، ۱۳۸۵ش، *تشديد المراجعات وتنفيذ المكابرات*، قم: الحقايق.
۱۶. الخضر، محمد سالم، ۱۴۲۸ق، *ثم أبصرت الحقيقة*، چاپ دوم، بی جا: بی نا.



۱۷. سالوس، علی بن أحمد علی، ۱۴۲۴ق، مع الاثنی عشریة فی الأصول والفروع وملحق بها السنة بیان الله تعالی علی لسان الرسول ﷺ، چاپ هفتم، دارالفضیلة بالرياض، دار الثقافة بقطر، مصر: مكتبة دار القرآن.
۱۸. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۴ق، حوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدرویش حول تأملات فی نهج البلاغه، چاپ: دوم، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۹. سلمی محمد بن شامل و همکاران، ۱۴۳۱ق، صحیح الأثر و جمیل العبر من سیرة خیر البشر ﷺ. جدة: مكتبة روائع المملكة.
۲۰. سیستانی، علی، ۱۴۱۴ق، الرافد فی علم الاصول، قم: مكتب السيد السيستاني.
۲۱. شوشتری، محمد تقی، ۱۳۷۶ش، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران: امیرکبیر.
۲۲. شهید اول، محمد بن جمال الدین، ۱۲۷۲ش، الذکری، چاپ سنگی.
۲۳. شیبانی أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، محقق: شعيب الأرناؤوط-عادل مرشد و دیگران، إشراف: عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة.
۲۴. الصادق، محمد، بی تا، تأملات فی کتاب نهج البلاغه، مقدمه: صالح بن عبدالله درویش، قاهره: دارالسلامه.
۲۵. صدر، محمدباقر، ۱۴۱۰ق، دروس فی علم الاصول، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۶. الصلابی علی محمد محمد، ۱۴۲۵ق، أسمى المطالب فی سیرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه، مكتبة الصحابة، إمارات: الشارقة.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، الفهرست، تحقیق: جواد قیومی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۸. عاملی، حسین بن عبدالصمد، بی تا، وصول الاخبار الی اصول الاخبار، تحقیق: عبد اللطیف الكوه كمری، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
۲۹. عاملی نباطی، علی بن محمد، ۱۳۸۴ق، الصراط المستقیم الی مستحقى التقديم، مصحح: رمضان، میخائیل، نجف: المكتبة الحيدرية.
۳۰. عسقلانی أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر، ۱۴۱۹ق، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية، دار العاصمة للنشر و التوزیع-دار الغیث للنشر و التوزیع.
۳۱. مبارکفوری، أبو العلاء محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، ۱۴۱۰ق، تحفة الأhoodی بشرح جامع الترمذی، بیروت: دارالکتب العلمیه.



۳۲. محمود محمد، خليل، ۱۴۱۳ق، *المسند الجامع*، بيروت: دارالجيل للطباعة والنشر والتوزيع، كويت، شركة المتحدة لتوزيع الصحف والمطبوعات.
۳۳. مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۰ش، *اصول الفقه*، چاپ چهارم، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه.
۳۴. مغنيه، محمدجواد، ۱۳۵۸ش، *في ظلال نهج البلاغه*، بيروت: دار العلم للملايين.
۳۵. مقریزی، تقی‌الدین أحمد بن علی بن عبدالقادر، ۱۴۲۰ق، *إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع*، محقق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية.
۳۶. مكارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ش، *پیام امام شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۷. المنصورفوري محمد سليمان، بی‌تا، *رحمة للعالمين*، ترجمه: د. سمير عبد الحميد إبراهيم، رياض: دار السلام.
۳۸. الموسوی، موسی، ۱۴۰۸ق، *الشيعة والتصحيح*، بی‌جا، بی‌نا.
۳۹. لالكائي، أبو القاسم هبة الله بن الحسن ۱۴۲۳ق، *شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة*، چاپ هشتم، تحقيق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، دارسعودية: طيبة.
۴۰. المحمدی، أبوذر عبدالقادر بن مصطفى بن عبدالرزاق، بی‌تا، *حديث رزية يوم الخميس في الصحيحين*، بی‌جا.
۴۱. نمیری، عمر بن شبه، ۱۴۱۵ق، *تاريخ المدينة*، بيروت: دار الفكر.
۴۲. هاشمی خویی، حبيب الله، ۱۳۵۸ش، *منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه*، تهران: مکتبه الاسلاميه.
- پایان نامه و مقالات**
۴۳. حسین پور اصل، اعظم، جعفری، سید محمدمهدی، زمستان ۱۳۹۹ش، بررسی تحلیلی-انتقادی انتساب حکمت ۴۶۷ نهج البلاغه با تأکید بر عبارت، ضرب‌الدین بجرانه، *فصلنامه-پژوهشنامه نهج البلاغه*، دوره ۸، شماره ۳۲، صفحه ۲۱-۳۹.



۴۴. -----، کریمی بنادکوکى، محمود، امين ناجى، محمدهادى، پاييز و زمستان ۱۳۹۹ش، بيعت امام على عليه السلام با خليفه اول در ترازوى نقد (مطالعه موردى خطبه ۳۷ نهج البلاغه). *مطالعات فهم حديث*، دوره ۷، شماره ۱، صفحه ۱۵۹-۱۸۳.
۴۵. عشریه، رحمان، ۱۳۹۶ش، اعتبار سنجی اصالت خطبة ۲۱۹ نهج البلاغه با بررسی چالش ها و دیدگاه های حدیثی و تاریخی خطبه، همکاران: مهران خاکسار کندر و محمد تقیب، *پژوهشنامه علوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، شماره دوم، سال هشتم.
۴۶. القفاری، ناصر بن عبدالله بن علی، ۱۴۱۴ق، *أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية*، رساله دکتری دانشگاه الإمام محمد بن سعود الإسلامية.

